به روایت مطبوعات

نگاهی به رخداد تروریستی سوءقصد به جان رهبر معظم انقلاب در سال ۱۳۶۰ به روایت رسانه‌ها

برخیز نماز خون بخوانیم...

لیلا کوچک‌زاده| روزهای جنگ و ترورهای ناجوانمردانه. تیر سال ۱۳۶۰. هنوز یک سال از شروع جنگ تحمیلی نگذشته بود که موج اخبار ناخوشایند، تیتر یک روزنامه‌های کشور شد. ۳۰ خرداد، هم‌زمان با طرح عدم کفایت بنی صدر رئیس جمهور، منافقین در شهرهای بزرگ با اقدام مسلحانه، دست به اغتشاش زدند اما ناکام ماندند و شروع کردند به ترور مسئولان نظام؛ طوری که روز ۶ تیر ۱۳۶۰ سوءقصد نافرجام به رهبر انقلاب و ۷ تیر، شهادت آیت ا... بهشتی و ۷۲ تن از مسئولان کشور در اثر انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی، رخ داد. هفت روز پیش از این وقایع هم، مصطفی چمران وزیر در جبهه‌های دهلاویه شهید شده بود. حیدر رحیم پور ازغدی همان روزها در یادداشتی، در روزنامه «خراسان» نوشت: «دست‌های بلندتری در کار است که ظرف یک هفته، دومین نماینده امام را در شورای عالی دفاع نشانه رفته‌اند.»
هم‌زمان با سالروز ترور رهبر معظم انقلاب در روز ۶ تیر سال ۱۳۶۰ که در آن تاریخ، نماینده امام در شورای عالی دفاع و امام جمعه تهران بودند، به بازخوانی این حادثه در رسانه‌های آن روزها پرداخته‌ایم.

● **چیزی شبیه معجزه**

یکشنبه هفتم تیر ۱۳۶۰، یک روز پس از حادثه ترور حضرت آیت ا... العظمی خامنه‌ای در مسجد ابوذر تهران تیتر یک روزنامه خراسان چنین است: «آخرین گزارش‌ها از حادثه سوءقصد به نماینده امام و امام جمعه تهران: حجت الاسلام خامنه‌ای از یک حادثه سوءقصد جان سالم به در برد.» در شرح این خبر آمده است که در نخستین ساعات عصر شنبه ششم تیر، بعد از نماز و زمانی که رهبر معظم انقلاب در مسجد ابوذر خیابان قزوین در حال پاسخ گویی به سؤالات حضار بود، هدف سوءقصد قرار می گیرند و بلافاصله به بیمارستان بهارلو منتقل می شوند تا تحت عمل جراحی قرار بگیرند.
آن طور که این روزنامه نوشته است، ایشان را که از ناحیه کتف و سینه زخمی شده بودند، با بالگرد از بیمارستان بهارلو به بیمارستان قلب مهدی رضایی منتقل می کنند. خبرنگاران برای کسب اطلاعات به مسجد ابوذر اعزام می شوند و با چند شاهد عینی گفت‌وگو می کنند. شاهدان عینی مسئله تیراندازی را تکذیب می کنند و علت حادثه را انفجار ضبط صوتی که روی میز سخنرانی بوده است، عنوان می کنند. حاضران می گویند با انفجار ضبط صوت، ایشان روی زمین افتادند و سمت راست بدنشان آسیب دید. در این بین یکی از اعضای سپاه، زنده ماندن امام جمعه تهران را چیزی شبیه معجزه می داند؛ چون آن طور که عنوان می کنند، فقط چاشنی بمب درون ضبط صوت، منفجر شد و اگر تمام بمب منفجر می شد، آسیب بیشتری به ایشان می رسید.

● **توطئه خائنانه**

روزنامه «اطلاعات» نیز در همان تاریخ هفتم تیر با روتیتر «توطئه خائنانه جبهه متحد ضد انقلاب عقیم ماند» و تیتر «جزئیات حادثه سوءقصد به جان حجت الاسلام خامنه‌ای» و تیترهای کوچک‌تری مانند «از مسئول بمب گذاری عکس گرفته شد» و... به این اتفاق پرداخته است. در صفحه یک این روزنامه، چهار عکس، مربوط به تشریح حادثه ترور مسجد ابوذر است. در عکسی، عمامه خونی آقای خامنه‌ای دیده می شود که روی فرش‌های مسجد افتاده است. در عکس دیگری، میزی دیده می شود که آیت ا... العظمی خامنه‌ای پشت آن نشسته‌اند و به ضبط صوتی در عکس اشاره شده که دلیل انفجار بوده است. عکس سوم هم گل‌های روی میز تریبون را نشان می دهد که پرپر شده و عکس چهارم، رشته‌های کنار فرش است که با خون امام جمعه رنگین شده است.

● **بازهم تفنگ صهیونیسم**

حیدر رحیم پور ازغدی در یادداشتی در صفحه یک روزنامه خراسان در تاریخ ۷ تیر به موضوع ترور نماینده امام پرداخته و تیتر یادداشت خود را «باز هم تفنگ صهیونیسم» انتخاب کرده و نوشته است: «خاصیت ترور چنین است که به انقلاب‌ها جان می دهد و با هر قطره خونی که از رگ‌های شهیدان انقلاب می ریزد، دریای اندیشه‌های انقلابی بیش از پیش به خروج می آید و کف در دهان خاشاک‌ها را از مرکزیت انقلاب دورتر می سازد... در هر صورت، چه خامنه‌ای شهید بگردد و چه بماند، این به ما هشدار می دهد دست‌های بلندتری دست اندرکارند که در ظرف یک هفته، دومین نماینده امام را در شورای عالی دفاع نشانه می روند.» حجت الاسلام رفسنجانی هم ترور را آخرین حربه گروه‌ها می داند و بر این باور است که این ترورها یک خسارت موضعی است و همیشه برای انقلاب و جامعه در تحکیم موقعیت انقلاب مؤثر است.

● **آمادگی مردم برای اهدای قلب**

آن طور که روزنامه «خراسان» نوشته است، در موضوع ترور رهبر معظم انقلاب، ۱۲ مظنون دستگیر می شوند. همچنین این روزنامه در روزهای بعد، در گزارش‌هایی، ساعت به ساعت حال ایشان را شرح داده و نوشته است: «آسیب دیدگی ایشان از ناحیه راست، طرف آپاندیس و ناحیه چپ طرف استخوان ترقوه است و گوشه لب زخمی شده است.» از بیرون بیمارستان هم این طور گزارش کرده است که گروه‌های مختلف مردم بیرون بیمارستان جمع شده‌اند و آماده هرگونه کمک هستند. سه نفر هم آمادگی خود را برای اهدای قلب اعلام کرده‌اند. همچنین در آخرین گزارش‌ها از دیدار نخست وزیر، آقای محمدعلی رجایی، در بیمارستان با آیت... العظمی خامنه‌ای نوشته‌اند؛ اینکه وضع جسمانی ایشان خوب است و با دست چپ خود روی کاغذی نوشته‌اند: «به امام امت سلام برسانید.» امام هم در تلگرامی به ایشان گفته‌اند: «هر چه شخصیت‌ها را ترور نمودند، قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت بالاتر بردند.»

● **اختلافات با بنی‌صدر**

در همین روزها، اخبار جنگ بین ایران و عراق هم بسیار داغ است. روزنامه خراسان تیتر زده است: «حمله چریک‌های ایران در خاک عراق به قلب مواضع دشمن» و اینکه امام در دیدار با گروهی از رزمندگان اسلام، آن‌ها را این گونه رهنمون می کند: «گرگ‌هایی که در کمین هستند، کشور را برگردانند به حال سابق؛ مأیوس کنید.» اما خبر مهم دیگر، تیترهایی مربوط به اختلافات با بنی صدر رئیس جمهور است؛ اختلافی که درست در روز یک تیر ۱۳۶۰ و هم‌زمان با انتشار خبر شهادت مصطفی چمران در دهلاویه، بر صفحه یک روزنامه اطلاعات نشسته است. در هر صورت با شروع تابستان سال ۱۳۶۰، اوضاع کشور بدین گونه رقم خورده است. برای ترور شهید بهشتی و ۷۲ مسئول کشور، یک هفته عزای عمومی اعلام می شود. کمی بعدتر هم محمدعلی رجائی به عنوان دومین رئیس جمهور ایران، در پیامی رادیوئی می گوید: «از کابینه ۳۶ میلیونی چند نفر شهید و مجروح شده‌اند. چه خواهیم کرد؟ جواب این سؤال را شما و من خواهیم داد. آری. این کابینه در خدمت این انقلاب از یاری خداوند متعادل برخوردار است. بنابراین زنده بودن ما یا شهادت ما چرخ انقلاب را کند نخواهد کرد.» این رئیس جمهور جوان هم، فقط دو ماه پس از حوادث تیر، در روز ۸ شهریور همین سال خونین، در دفتر رئیس جمهوری به دست فرقه تروریستی منافقین به شهادت می رسد.

امام: روحانیون باید در صحنه باشند
امام امروز
برخیز نماز خون بخوانیم
طی سه روز گذشته مشهد خون گریست
شام غریبان ۷۲ شهید یاور حسین زمان در مشهد

گفت‌وگوی شهرآرا با مکبر وقت مسجد ابوذر که شاهد عینی رخدادی تروریستی بود

گزارش یک شهادت

امید حسینی نژاد

روزهای ملتهب و داغ سال ۱۳۶۰ سپری می شد. گروهک‌های گوناگونی در آن دوره فعال بودند و هواداران آن‌ها در گوشه و کنار نظرات سیاسی خود را در میان مردم پخش می کردند. گروهک تروریستی منافقین در روز ۳۰ خرداد وارد فاز نظامی آشکار در تقابل با انقلاب و نظام شد و پس از عزل بنی صدر فعالیت‌های خرابکارانه اش را بیشتر کرد. در این میان گروهک فرقان به سرکردگی اکبر گودرزی نیز دست به اغتشاش و ترور شخصیت‌های مهم نظام اسلامی می زد. حزب جمهوری اسلامی تصمیم گرفته بود برای پاسخ گویی به شبهات و تفکرات مادی گرایانه، جلسات پرسش و پاسخ در مساجد شهر برگزار کند. قرار بود در تاریخ یکم تیر، جلسه پرسش و پاسخ با حضور آیت ا... العظمی خامنه‌ای در مسجد ابوذر برگزار شود اما این جلسه با تأخیری چند روزه در ۶ تیر برگزار شد.
دکتر مجید محمودیان، روان شناس و مشاور، که در آن زمان ۱۰ سال بیشتر نداشت، یکی از حاضران در این جلسه بود. او به عنوان مکبر نماز در مسجد ابوذر فعالیت می کرد. روایت او از این حادثه، زوایای دیگری از حادثه ترور رهبر معظم انقلاب را برای ما روشن می کند. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

● **شما از کسانی بودید که در این حادثه حضور داشتید. علت برگزاری این جلسات در مسجد ابوذر و دیگر مساجد تهران چه بود؟**

سال ۶۰ اوج فعالیت منافقین بود و آن‌ها با نشر افکار خود به دنبال ایجاد تنش در جامعه بودند. حزب جمهوری اسلامی تصمیم داشت که افرادی در مساجد و میان مردم حاضر شوند و مبانی انقلاب اسلامی و دیدگاه‌های امام(ره) را برای مردم تبیین کنند؛ از جمله رهبر معظم انقلاب که آن زمان امام جمعه تهران بودند. قرار شد که روز شنبه ۶ تیر در مسجد حاضر شوند. البته این جلسه قرار بود پیش‌تر در یکم تیر برگزار شود که نشد.
خاطرم هست آن زمان ده ساله بودم و مکبر مسجد بودم. آقا پیش از اذان تشریف آورده و همراه امام جماعت مسجد یک گوشه مسجد پتویی پهن کرده، نشسته و مشغول گفت‌وگو بودند. من که وارد شدم سلام کردم و جوابم را دادند. آیت ا... العظمی خامنه‌ای با رویی باز آن لحظه دست دراز کردند و با من که کودکی بیش نبودم، دست دادند و بعد هم رویم را بوسیدند؛ یعنی چون یک بچه سلام کرده بود، ایشان با آن حالت عاطفی، محبت خود را برای این کار ابراز کردند. من چون قرآن را خیلی دوست داشتم و تمرین می کردم، خاطرم هست که سوره جمعه را با نماز جمعه رهبر انقلاب حفظ کردم. یک خاطره هم اینجا دارم که برای خودم خیلی جالب است. از همان بچگی تلاوت و ترتیل ایشان را خیلی دوست داشتم. آن روزها هر هفته مردم در نماز جمعه شرکت می کردند. یک هفته توفیق نشد که ما در نماز جماعت شرکت کنیم؛ من در خانه به رادیو اقتدا کردم و نماز جمعه را خواندم. پدرم به من گفت: پسر جان این اشکال دارد؛ اینجا که تو اتصال نداری. گفتم: پخش زنده است و من هم با آن می خوانم. آن دوره احکام را نمی دانستم. کودک بودم و درک دیگری از ابعاد وجودی حضرت آقا نداشتم و همین تلاوت و قرآن مرا به ایشان جذب می کرد و ایشان هم بسیار با محبت برخورد می کردند.

● **سخنرانی رهبر معظم انقلاب بین دو نماز انجام شد؟**

بله، برنامه این بود که ایشان نماز را می خواندند، بعد از نماز هم صحبت می کردند، اما آن روز قرار شد بین دو نماز سخنرانی کنند. در واقع وقت اقامه نماز ظهر بودیم که ایشان به آقای مطلّبی تعارف کردند برای سخنرانی و آقای مطلبی هم اصرار کردند که شما امام جمعه هستید و در مرتبه اولی‌تری قرار دارید و نماز را باید شما بخوانید. ایشان در محراب قرار گرفتند و اقامه نماز کردند و من تکبیر نماز ظهر را گفتم. بعد بلافاصله بعد از نماز، یعنی بین نماز ظهر و عصر، ایشان پشت تریبون قرار گرفت و من نیز همان نفر اول صف اول نشستم.

● **پس شما نزدیک‌ترین فرد به رهبر معظم انقلاب بودید؟**

بله، درست پای تریبون و با فاصله بسیار کم نشسته بودم. فکر کنم ایشان داشتند درباره مسائلی مثل حقوق زنان صحبت می کردند. همان طور که می دانید، حضرت آقا سخنران فعالی هستند و اهل اینکه یک جا بایستند و سخنرانی کنند، نبودند. مدام حرکت می کردند. دستشان حرکت می کرد و زبان بدن داشتند. آن روز هم هنگام سخنرانی همان حرکت‌های معمول یک سخنران را داشتند. سمت چپ کنار ایشان هم میزی بود که روی آن یک ضبط صوت بزرگ قرار داشت. قدیم مرسوم بود که مردم همراه خود ضبط کوچکی داشتند تا به وسیله آن، سخنرانی افراد مهم را ثبت و منتشر کنند؛ به همین دلیل وجود یک ضبط غیر معمول نبود.
خاطرم هست که حضرت آقا هنگام سخنرانی چند بار به ضبط صوت که صدای خش‌خش داشت، اشاره کردند و گفتند که این ضبط مشکل دارد و صدایش دارد آرامش و نظم جلسه را بر هم می زند. مسئول قسمت سمعی بصری مسجد هم آمد و ضبط را برد گوشه‌ای تا درستش کند و یکی دو بار نوار را از داخل ضبط خارج و تنظیم کرد و آورد. اما از سمت راست آمد و ضبط را آنجا گذاشت. آقا هنگام سخنرانی همان لحظه که حرکت می کردند، به سمت چپ رفتند و در همین لحظه، بمب منفجر شد؛ به همین دلیل هم بود که حضرت آقا در این اتفاق شوم خیلی آسیب ندیدند. یعنی اگر این ضبط همچنان در سمت چپ محراب بود، خدای ناکرده آسیبی که به ایشان وارد می شد، خیلی بیشتر بود. البته خود من هم چون نزدیک‌ترین فرد به حضرت آقا بودم و همان نفر اول صف اول نشسته بودم، پس از انفجار بمب به دلیل شدت صدا حالت شوک و نیمه بیهوشی داشتم اما وقایع اطرافم را می دیدم و در خاطر دارم. آن زمان جنگ بود. یادم است در همان حالت نیمه بیهوشی چشمم روی سقف بود و تصور می کردم که صدام بمب انداخته است اما سقف سوراخ نبود. نمی دانستم چه اتفاقی افتاده است، چون غیر از جنگ که در بطن آن بودیم، من کودک، هیچ تصوری از ترور و بمب گذاری نداشتم.

نماز جمعه تهران به امامت رهبر معظم انقلاب یک روز قبل از حادثه تروریستی

دکتر مجید محمودیان:
قدیم مرسوم بود که مردم همراه خود ضبط کوچکی داشتند تا به‌وسیله آن، سخنرانی افراد مهم را ثبت و منتشر کنند؛ به‌همین‌دلیل وجود یک ضبط غیرمعمول نبود

● **آیا شرایط مردم و اطراف پس از انفجار بمب را در خاطر دارید؟**

من آن صحنه را که حضرت آقا از صدا و موج انفجار پرت شدند داخل گودی محراب، در یاد دارم. عمامه از سرشان افتاده و بدنشان خونی شده بود. چند نفر ریختند ایشان را بلند کردند و بردند طرف در مسجد تا با خودرو به بیمارستان منتقلشان کنند. خون زیادی که در محراب مسجد ریخته بود، نشان می داد که ایشان جراحت‌های زیادی برداشته‌اند. همین است که وقتی ابتدا ایشان را به نزدیک‌ترین بیمارستان که بهارلو بود، رسانده بودند، چندان خونی در بدنشان باقی نماند. در این بیمارستان ابتدا سعی کرده بودند با تزریق چند واحد خون، شرایط ایشان را تثبیت کنند اما بعد، ایشان را به بیمارستان دیگری منتقل کردند.

● **گروهک تروریستی فرقان مسئولیت این ترور را قبول کرده و فردای آن روز، اعلامیه ترور را پخش کرده بود. برخی نقل می کنند که در داخل ضبط جمله‌ای نوشته شده بود. شما آن را دیدید؟**

یادم است بعدا که تکه‌های آن ضبط صوت پیدا شد، در داخل بدنه داخلی، با ماژیک نوشته بودند: هدیه‌ای از طرف (فکر می کنم) گروه فرقان به امام جمعه تهران. ناگفته نماند که این حادثه تنها یک مجروح جدی داشت و آن هم حضرت آقا بود. من فقط کمی دست راستم بر اثر موج گرفتگی سرخ شده بود. یادم می آید که مردم ریختند و در مسجد را بستند و گریه می کردند. این اتفاق بر روحیه و عواطف مردم خیلی اثر گذاشته بود. آخر چه کسی در مسجد بمب می گذارد! این اتفاق تحمل نشدنی بود اما شک نکنید که اگر آن روز حضرت آقا در مسجد ابوذر مجروح نمی شدند، به طور قطع فردایش در دفتر حزب جمهوری شهید می شدند. چون ایشان در آن دوره، بعد از شهید بهشتی نفر دوم حزب بودند و اگر آقا آن روز مجروح نمی شدند، فردایش شهید می شدند و این به نظر من، یکی از الطاف الهی بود که ایشان را برای ما نگه داشت.

● **پس از این حادثه، شما بار دیگر رهبر معظم انقلاب را دیده‌اید؟**

سال‌ها بعد من مسئولیتی در سازمان تبلیغات اسلامی داشتم و به همین دلیل همراه کمیته اجرایی سال امیرالمومنین(ع) خدمت حضرت آقا رسیدیم برای ارائه گزارش کار. جلسه منتهی شد به ظهر. تعداد اندکی بودیم در همان اتاقی که حضرت آقا جلساتشان را برگزار می کنند. این موضوع سبب شد تا ما ساعت نماز خدمت ایشان باشیم. وقت نماز، مکبر آمد تا تکبیر بگوید و نماز را اقامه کنیم؛ من رفتم خدمت حضرت آقا و اجازه خواستم برای مکبری. آنجا به ایشان گفتم: آقا سال‌ها پیش نماز ظهرتان را تکبیر گفتم اما حسرت مکبری نماز عصرتان به دلم مانده است و ماجرا را یادآوری کردم. ایشان هم محبت کردند و من آن روز نماز ظهر و عصر را برای آن جمع حاضر تکبیر گفتم.

عیادت شهید رجایی از رهبر معظم انقلاب در بیمارستان

عمامه خونین رهبر معظم انقلاب پس از حادثه ترور

روایت منتشر نشده درباره فردای روز ترور رهبر معظم انقلاب از زبان یک همراه قدیمی ایشان

برای تسکین آقا قرآن بخوانید

منتظری

سید مرتضی سادات فاطمی از استادان برجسته قرآنی در شهر مشهد است. او در سال‌های جوانی با رهبر معظم انقلاب آشنا شد و سال‌ها در کنار ایشان در جلسات قرآن حضور پیدا کرد. جلسه قرآن مسجد کرامت که با پیشنهاد آیت ا... العظمی خامنه‌ای راه اندازی شد، زیر نظر او اداره می شد. سال ۵۳ نیز او یکی از قاریان درس تفسیر رهبر معظم انقلاب در مسجد امام حسن مجتبی(ع) بود. او در همان زمان به سفارش رهبر معظم انقلاب برای ضبط درس تفسیر ایشان، ضبط صوتی خریداری کرد و این درس‌ها در طبقه بالای مسجد ضبط می شد. این ارتباط نزدیک پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تا امروز نیز ادامه پیدا کرده است. استاد فاطمی در این گفت‌وگو روایت خود را از روز ترور رهبر معظم انقلاب در روز ۶ تیر ۱۳۶۰ بیان می کند:

آن روز طبقه بالای خانه بودم و همسرم خبر حادثه را شنیده بود و فریاد زد: «آقا مرتضی. آقای خامنه‌ای!» تا نام آقا را به زبان آورد، گفتم: چیزی نگو. حس کردم چه اتفاقی ممکن است افتاده باشد و متوجه حادثه ترور ایشان شدم. از شدت اضطراب، همان روز بلیت گرفتم و به تهران رفتم. پس از رسیدن به تهران به سمت منزل آقا که آن زمان در خیابان ایران بود، رفتم. در زدم. آقا مصطفی، پسر بزرگ آقا، در را باز کرد. حال و احوال کردیم و توضیح دادم که خبر را شنیده‌ام و چون نگران بودم، آمده‌ام تهران و می خواهم آقا را ببینم.
آقا مصطفی گفت: آنجا (بیمارستان شهید رجایی) فقط آقای هاشمی رفسنجانی را با هماهنگی راه می دهند و هیچ کس دیگری اجازه ورود ندارد. اما چون پدرم غذای بیمارستان نمی خورند، مادرم سوپی درست کرده و می خواهم ببرم. صبر کنید ظرف غذا را بردارم و با هم برویم. منتظر ماندم. سپس به همراه آقا مصطفی به بیمارستان رفتیم. چند دقیقه پس از رسیدن ما حضرت آقا را هم از اتاق عمل بیرون آوردند. در راهرو آقا چشمشان را باز کردند و متوجه حضور من شدند. من همراه برانکارد ایشان به داخل اتاقی رفتم که قرار بود آقا را در آنجا بستری کنند. پزشکان که آقا را روی تخت گذاشتند، من همان طور دم در ایستاده بودم. آقا اشاره کردند بیا جلو. بعد با صدای بسیار آهسته، از اینکه به تهران آمده‌ام، تشکر کردند. گفتند التماس دعا. بغض گلویم را گرفته بود و نمی توانستم حرف بزنم. سری به نشانه پذیرفتن سخن تکان دادم و آمدم بیرون و شروع به گریه کردم. در همان زمان، یکی از پزشکان آمد جلو و پرسید: شما قاری قرآن هستید؟ گفتم بله. دکتر ادامه داد: آقا به قرآن خیلی علاقه‌مند هستند. حالا هم جراحی سختی داشته‌اند و ما ناچار شده‌ایم برای کاهش درد به ایشان مسکن‌های بسیار قوی تزریق کنیم. ایشان باید بخوابند، اما درد اجازه نمی دهد. اگر ممکن است، شما بروید کنارشان قرآن بخوانید شاید تسکین پیدا کنند. اتاقی که آقا در آن بستری بودند، به یک اتاق کوچک راه داشت. اندکی بعد در حالی که فرزندان آقا، پرستار و چند پزشک نیز کنارم بودند، شروع به تلاوت قرآن کردم. خاطرم هست که آیات پایانی سوره مبارکه فرقان را تلاوت کردم. سه چهار آیه که خواندم، دکتر رفت بالای سر آقا و برگشت و تشکر کرد و گفت: متشکرم، آقا خوابشان برده است.

به روایت مطبوعات

بازخوانی روایت رسانه‌ها از حادثه بمب گذاری تروریستی هفتم تیر سال ۱۳۶۰

جنون گروهک‌ها

لیلا کوچک‌زاده| از ۴۱ سال پیش، روز هفتم تیر در تقویم کشور، یادآور حادثه تروریستی در دفتر حزب جمهوری اسلامی است که منجر به شهادت دکتر بهشتی و ۷۲ تن از مسئولان کشوری شد؛ حادثه‌ای که گروهک منافقین در بحبوبه جنگ عراق، سازمان دهی کردند. از این ۷۲ مسئول کشوری اما، هفت شهید، اهل خراسان و مشهد بودند و آن طور که روزنامه «خراسان» در همان روزها تیتر زد و گزارش نوشت، مشهد برای تشییع این پیکرها، طی سه روز خون گریست. در واقع مردم مشهد هم زمان با مردم کشور در روزهای دوشنبه و سه شنبه، ۸ و ۹ تیر و در دوراهپیمایی عظیم، تأثر شدید خود را از این حادثه اعلام کردند. شرح آنچه را در رسانه‌های مشهد در این روزها گذشته است، از نظر خواهید گذراند.

● **دوشنبه ۸ تیر ۱۳۶۰: اطلاعات**

دوشنبه ۸ تیر، یک روز پس از حادثه انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی، روزنامه «اطلاعات» تیتر می زند: «در وحشیانه‌ترین جنایت مزدوران آمریکا، ده‌ها تن از مسئولین مملکتی شهید و مجروح شدند.» و در تشریح این خبر عنوان کرده است: «در انفجار دو بمب قوی که دیشب در محل ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی کار گذاشته شده بود، آیت ا... دکتر بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، دکتر عباسپور وزیر نیرو، مهندس کلانتری وزیر راه، قندی وزیر پست و تلگراف و دکتر فیاض بخش وزیر مشاور و سرپرست سازمان بهزیستی به شهادت رسیدند... احتمالا دو بمب بسیار قوی منفجر شده که صدای انفجار آن‌ها تا شعاع حداقل یک کیلومتر به وضوح شنیده شده است... سقف ساختمان به روی حاضران خراب شده است.»

● **دوشنبه ۸ تیر ۱۳۶۰: خراسان**

روزنامه خراسان نیز در همان روز، به پوشش سخنرانی آیت ا... صانعی، از فقهای شورای نگهبان، در مراسم بزرگداشت دکتر چمران (که یک هفته قبل به شهادت رسیده) پرداخته است. این سخنرانی در حسینیه مکتب الرضای مشهد برگزار شده است. تیتر گزارش این است: «آیت ا... صانعی: گروهک‌ها به جنون رسیده‌اند!» در این سخنرانی اشاره شده که عقل سلیم به راحتی درک می کند که یک انقلاب را با بمب گذاری و کشتن مردم نمی توان به عقب برگرداند. همچنین از قول آیت ا... صانعی نوشته شده است: «رئیس جمهور مخلوع و معزول -بنی صدر- با عملکرد خود، مرکز ثقل ضد انقلاب و واخورده‌های از انقلاب شده است و ضربه‌ای که در زمان این فرد به اسلام وارد شد، در زمان محمدرضا خان وارد نشد.»
تیتر مهم دیگر خراسان، تلگرام امام امت به آیت ا... العظمی خامنه‌ای است. در این تلگرام آمده است: «هر چه شخصیت‌ها را ترور نمودند، قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت بالاتر بردند.»

● **روزنامه خراسان: ۱۱ تیر ۱۳۶۰**

اما آنچه در مشهد در آن روزها اتفاق می افتد، روزنامه خراسان، پنجشنبه ۱۱ تیر، در چند تیتر خبری روایت کرده که مهم‌ترین تیتر این است: «در اولین روز شهادت ۷۲ تن در مشهد چه گذشت: هشدار مهم حجت الاسلام طبسی به خانواده‌ها در رابطه با فرزندانشان.»
شرح خبر بدین گونه است: «روز دوشنبه پس از اطلاع فاجعه تأسف بار شهادت ۷۲ تن، ده‌ها هزار تن از مردم مشهد در صحن امام اجتماع کردند و به سخنان حجج اسلام طبسی و هاشمی نژاد در راهپیمایی گوش فرادادند.» اما هشدار آقای طبسی چیست؟ حجت الاسلام طبسی، تولیت آستان قدس رضوی، در جمع مردم داغ دار عنوان می کند: «از این لحظه، هر کس عضو جنبش مجاهدین باشد و اظهار ندامت نکند، محارب با خدا و جزایش اعدام است.» و در بخشی دیگر از سخنرانی خود می گوید: «ملت ما حالا می فهمند که چرا رادیوهای بیگانه علیه چهره اصیل انقلاب «حزب جمهوری اسلامی» این قدر بد می گفتند. پایه‌های این حزب، حالا روی شانه میلیون‌ها پیرزن، پیرمرد و جوان این مملکت استوار است.» حجت الاسلام هاشمی نژاد نیز می گوید: «اگر فرد فرد ما را آمریکا از بین ببرد، به خدا قسم بچه‌های شیرخواره و پیرزنان و پیرمردان ما با چنگ و دندان این انقلاب را حفظ می کنند و دیگر نمی گذارند آمریکا به این کشور وارد شود.»
تیتر بعدی خراسان این است: «طی سه روز گذشته مشهد خون گریست.» و در تشریح این خبر نوشته شده است: «مردم مشهد هم زمان با مردم کشور در روزهای دوشنبه و سه شنبه در دو راهپیمایی عظیم، تأثر شدید خود را از این حادثه اعلام کردند... ضمن شعارهایی به حمایت از روحانیت و رهبری امام، مسیر خیابان‌های متعددی را پیمودند و در انتهای آن، در صحن امام خمینی و خیابان امام رضا و میدان اطراف فلکه مطهر اجتماع کردند تا به سخنان حجت الاسلام خزعلی فقیه بزرگوار و عضو شورای نگهبان گوش دهند. آقای خزعلی می گوید: بهشتی عزیز، تو در کشتنت و در رفتنت، نامت را زنده کردی و غروب را تسخیر نمودی. پس از پایان این سخنان خیل عظیم جمعیت در خیابان‌ها به راه افتادند و با شعار "بهشتی بهشتی راهت ادامه دارد"، چند خیابان را درنوردیدند.»

● **شهیدان مرحله سوم انقلاب اسلامی**

اما تیتر دیگر این روزنامه، درباره مراسم تشییع جنازه هفت شهید خراسانی و مشهدی است که در روزنامه، آن‌ها را شهیدان «مرحله سوم انقلاب اسلامی ایران» خوانده‌اند. تیتر این است: «مشهد یکپارچه فریاد کشید: برخیز نماز خون بخوانیم» و شرح مراسم تشییع چنین عنوان شده است: «پیکر هفت شهید را از فرودگاه مشهد، صدها هزار نفر از مردم روی دست به سوی مرقد ثامن الائمه(ع) پرواز می دهند. این هفت شهید خراسانی و مشهدی، دکتر جواد اسدا... زاده و دکتر مهدی امین زاده معاونین وزارت بازرگانی، دکتر قاسم صادقی نماینده مردم مشهد، علی اکبر دهقان نماینده مردم تربت جام، سید محمد موسوی فرد، منشی آیت ا... بهشتی در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، شهید حجت الاسلام شیخ حسین سعادتی سرپرست امور شهرستان‌ها در حزب جمهوری اسلامی و شهید حجت الاسلام طیبی، نماینده اسفراین، هستند.»
از طرفی به دستور حجت الاسلام طبسی، نماینده امام و تولیت آستان قدس رضوی، غرفه مخصوصی به سه شهید دکتر جواد اسدا... زاده، دکتر مهدی امین زاده و دکتر قاسم صادقی اختصاص می یابد و شهیدان شهرستانی بنا به درخواست خانواده هایشان به زادگاه خودشان منتقل می شوند. اما تیتر دیگر این است: «طی راهپیمایی‌های عظیم و مکرر، مردم مشهد بیعت مجدد خود را با امام اعلام کردند: شام غریبان ۷۲ شهید، یاور حسین زمان در مشهد.»
در این میان، روابط عمومی شهرداری مشهد هم اعلام می کند که بنا به تقاضای مکرر اهالی، خیابان دکتر فاطمی و منشعبات آن به نام شهید دکتر بهشتی نام گذاری می شود.

دروحشیانه‌ترین جنایت مزدوران آمریکا
ده‌ها تن از مسئولین مملکتی شهید و مجروح شدند
اطلاعات
امام: هر چه شخصیت‌ها را ترور کردند قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت بالاتر بردند

در روز ششم تیرماه سال ۱۳۶۰ چه گذشت؟

سر خُمِ می سلامت، شکند اگر سبویی

مصطفی غفاری
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق(ع)

چهار پنج روز از عزل بنی صدر می گذشت. جنگ با عراق و شورش منافقین بعد از اعلام جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی بحث داغ محافل بود. آیت ا... العظمی خامنه‌ای که از جبهه‌ها برگشته و خدمت امام رسیده بودند، بعد از دیدار، طبق برنامه شنبه‌ها، عازم یکی از مساجد جنوب شهر برای سخنرانی بودند.
خودرو حامل رهبر معظم انقلاب که از جماران حرکت می کرد، آن روز مهمان ویژه‌ای داشت؛ خلبان عباس بابایی که می خواست درد دل هایش را با نماینده امام در شورای عالی دفاع در میان بگذارد. آن‌ها نیم ساعت زودتر از اذان ظهر به مسجد ابوذر رسیدند و گفت‌وگوشان را در همان مسجد ادامه دادند.
نماز ظهر تمام شد. آقا رفتند پشت تریبون. نمازگزاران همان طور منظم در صفوف نماز نشسته بودند. پرسش‌های نوشته شده مردم را به سخنران می دادند، اگرچه بعضی از پرسش‌ها تند و حتی گاهی بی ربط بود.
آقا در سخنرانی مقدمه‌ای چیدند تا به اینجا رسیدند که: «امروز شایعات فراوانی بین مردم پخش شده و من می خواهم به بخشی از آن‌ها پاسخ بدهم.»
بین جمعیت ضبط صوتی دست به دست شد تا رسید به جوانی با قد متوسط و موهای مجعد و کت و پیراهن چهارخانه و صورتی با ته ریش مختصر که آن روزها کلیشه چهره و تیپ خیلی از جوان‌ها بود. خودش را رساند به تریبون. ضبط را گذاشت روی تریبون؛ درست مقابل قلب سخنران. دستش را گذاشت روی دکمه‌ی Play. شاسی تق تق صدا کرد و روشن نشد؛ مثل حالت پایان نوار، اما او رفت.
یک دقیقه نگذشت که بلندگو شروع کرد به سوت کشیدن. آقا همین طور که صحبت می کردند، گفتند: «آقا این بلندگو را تنظیم کنید.» بعد خودشان را به سمت چپ کشیدند و از پشت تریبون کمی عقب آمدند و به صحبت ادامه دادند: «در زمان امیرالمؤمنین(ع) زن در همه جوامع بشری، نه فقط در میان عرب‌ها، مظلوم بود. نه می گذاشتند درس بخواند، نه می گذاشتند در اجتماع وارد بشود و در مسائل سیاسی تبحر پیدا بکند، نه ممکن بود در میدان‌های ....» انفجار!
آقا که هنگام سخنرانی رو به جمعیت و پشت به قبله بودند، با یک چرخش ۴۵ درجه‌ای به طرف چپ جایگاه افتادند. اولین محافظ خودش را بالای سر آقا رساند. مسجد کوچک بود و همان یک محافظ، به تنهایی تلاش کرد که آقا را بیاورد بیرون.
امام جماعت، متحیر وسط مسجد مانده بود. چشمش به یک ضبط صوت افتاد که مثل یک کتاب، دو تکه شده بود. روی جداره داخلی ضبط شکسته، با ماژیک قرمز نوشته بودند: «عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی».

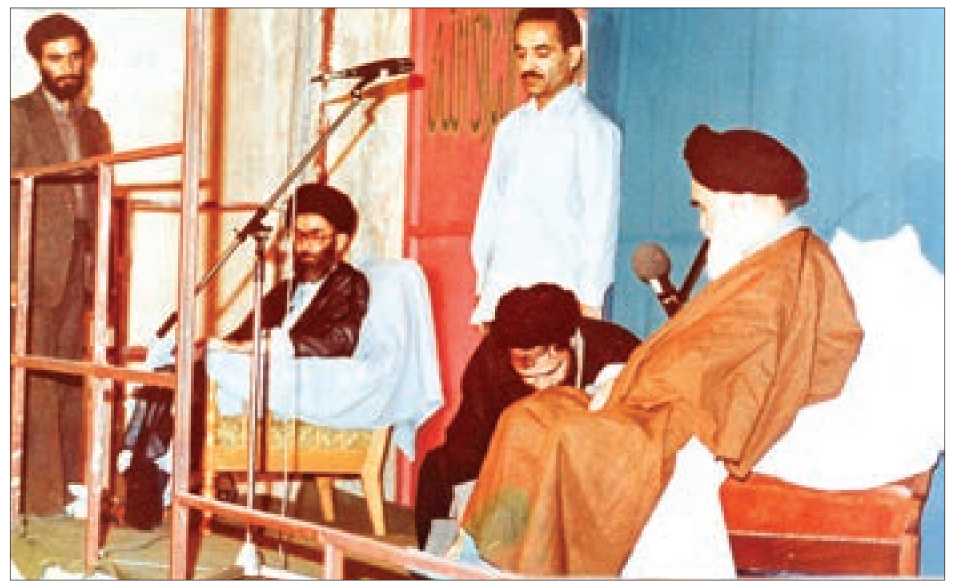

● **ایشان چه کسی هستند؟**

بیرون از مسجد، در آغوش محافظ، لحظاتی به هوش آمدند. سرشان را آوردند بالا، اما زود سرشان پایین افتاد. محافظ‌ها بلیزر سفید را که انگار ترمز نداشت، با سرعتی غیر قابل تصور می راندند.
در مسیر بیمارستان، هر وقت به هوش می آمدند، زیر لب زمزمه‌ای می کردند؛ شهادتین می گفتند. لب‌ها و چشم‌ها تکان می خوردند؛ خیلی کم البته.
با آن صورت خون‌آلود، کسی امام جمعه شهر را نشناخت. دکتری با گوشی، دکتر دیگر ضربان قلب را گرفت: «نمی شود کاری کرد.» محافظ‌ها با سرعت به سمت در خروجی رفتند. پرستاری که تازه از راه رسیده بود، پرسید: «ایشان کی هستند؟» دارند تمام می کنند.» اسم آقای خامنه‌ای را که شنید، گفت: «ببریدشان بیمارستان، اما یک کپسول اکسیژن هم با خودتان ببرید.»
انگار کسی صدای آن پرستار را نشنید. کپسول را برداشت و خودش را به ماشین رساند: «آقا این کپسول لازمتان است.» کپسول اکسیژن و پایه آهنی چرخ‌دار را نمی شد برد توی خودرو. پایه‌های کپسول را تکیه دادند روی رکاب ماشین، پرستار هم نشست بالای سر آقا. در تمام راه، ماسک اکسیژن را روی صورت آقا نگه داشت و به همه دلداری داد.
یکی از محافظ‌ها پرسید: «حالا کجا برویم؟» پرستار گفت: «بیمارستان بهارلو، پل جوادیه.» خودرو انگار ترمز نداشت. محافظ بی‌سیم را برداشت. کُدشان «حافظ ۷» بود. «مرکز ۵۰-۵۰»؛ این رمز آماده باش بود، یعنی حافظ هفت مجروح شده. کسی که پشت دستگاه بود، بلند زد زیر گریه.

● **بگو بیایند بیمارستان بهارلو**

محافظ ناگهان توی بی‌سیم گفت: «با مجلس تماس بگیر. اسم دکتر فیاض بخش و چند نفر دیگر از پزشک‌های مجلس را هم گفت: «منافی، زرگر، ... بگو بیایند بیمارستان بهارلو.»
خودرو را از در عقب بیمارستان بردند توی محوطه. برانکارد آوردند و آقا را رساندند پشت در اتاق عمل. دکتر محجوبی از همدان آمده بود بیمارستان بهارلو. تازه جراحی اش را تمام کرده بود. داشت دستش را می شست که از اتاق عمل خارج شود. آقا را که با آن وضع دید، گفت خیلی سریع دوباره اتاق عمل را آماده کنند.
سمت راست بدن پر از ترکش بود و قطعات ضبط صوت. قسمتی از سینه به تمامی سوخته بود. دست راست از کار افتاده و ورم کرده بود. استخوان‌های کتف و سینه به راحتی دیده می شد. ۳۷ واحد خون و فراورده‌های خونی به آقا زدند. این همه خون، واکنش‌های انعقادی را مختل کرد. دو سه بار نبض افتاد. چند بار مجبور شدند پانسمان را باز کنند و دوباره رگ‌ها را مسدود کنند. کیسه‌های خون را از هر دو دست و هر دو پا به بدن تزریق می کردند، اما باز هم خون ریزی ادامه داشت.
فشار کم کم بالا آمد و دوباره شروع کردند. دکتر منافی، همان طور که می آمد بیمارستان بهارلو، تلفن زده بود که دکتر سهراب شیبانی، جراح عروق، و دکتر ایرج فاضل هم بیایند. آقای بهشتی هم دکتر زرگر را خبر کرده بود.
دکتر محجوبی که حال و روز دکتر زرگر را دید، گفت: «نگران نباش، من خون ریزی را بند آورده‌ام.»
عمل تا آخر شب طول کشید، اما دیگر نمی شد درمان را آنجا ادامه داد. کنترل امنیتی بیمارستان بهارلو مشکل بود. تنها بیمارستانی هم که می شد بعد از عمل مراقبت‌های لازم را به عمل آورد، بیمارستان قلب بود. آن موقع رئیس بیمارستان قلب دکتر میلانی نیا بود. چند ماه بعد، نام همین بیمارستان را گذاشتند: «بیمارستان قلب شهید رجایی». هلیکوپتر خبر کردند. نمی توانستند بیمار را از میان ازدحام مردم نگران بیرون ببرند. محافظ پشت بی‌سیم گفته بود که قلب ایشان صدمه دیده، رادیو هم همین را اعلام کرده بود. مردم نگران بودند که نکند قلب ایشان از کار افتاده باشد، آمده بودند و می گفتند: «قلب ما را بردارید و به ایشان بدهید.»
با هزار ترفند، هلیکوپتر را وسط میدان بیمارستان نشاندند. تا برسند به بیمارستان قلب، خط مونیتور وضعیت نبض، دو بار ممتد شد.
دکترها می گفتند آقا چند مرتبه تا مرز شهادت رفته و برگشته است. یک بار همان انفجار بمب بود، یک بار خون ریزی بسیار وسیع و غیرقابل کنترل بود، یک بار هم جمع شدن پروتئین‌ها در ریه و حالت خفگی. همه این‌ها گذشت، اما بیمار تب و لرز شدیدی داشت. چند پتو می انداختند روی آقا. گاهی حتی دکترها بغلشان می کردند تا لرز را کمتر کنند. معلوم نبود منشأ این تب‌ها کجاست. ضایعه کوچکی هم در ریه دیده بودند. آقا لوله تنفس داشتند و نمی توانستند حرف بزنند. خودشان حس کرده بودند که دست راستشان کار نمی کند. اولین چیزی که با دست چپ نوشتند، دوتا پرسش بود؛ «همراهان من چطورند؟» «مغز و زبان من کار خواهد کرد یا نه؟»
دکتر باقی روی سطحی از پوست بدن کار می کرد که برای ترمیم و پیوند به قسمت‌های آسیب دیده برداشته بودند. زخم‌ها زیاد بودند. درد زخم‌ها خیلی زیاد بود، اما دکترها می گفتند تحمل آقا زیادتر است. می گفتند اصلا مسکّن‌ها به حساب نمی آیند.
بحث دکترها این بود که سرانجام تکلیف این دست چه می شود؛ شکستگی اش رو به بهبود بود، ولی هیچ علامت حرکتی نداشت. چند نفر از جراحان و ارتوپدها بحث می کردند که دست قطع شود یا بماند.

● **آقا سید علی چطورند؟**

امام(ره) مرتب پیغام می دادند و از اطرافیان می پرسیدند که: «آقا سید علی چطورند؟» پیامشان ساعت ۲ بعد از ظهر پخش شد. دکتر میلانی نیا رادیو را گذاشت بیخ گوش آقا. آن موقع ایشان به هوش بودند؛ روح تازه‌ای انگار در وجودشان دمید، جان گرفتند.
حالشان بهتر بود، اما هنوز ماجرای تروریستی ۷۲ تن را نمی دانستند. از تلویزیون آمدند که گزارش تهیه کنند. یک ساعتی معطل شدند تا آقا به هوش آمد. پرسیدند: «حالتان چطور است؟» گفتند: «من بحمدا... حالم خیلی خوب است» و شعر فصیح‌الزمان شیرازی را خطاب به امام خواندند: «بشکست اگر دل من به فدای چشم مستت / سر خم می سلامت شکند اگر سبویی.»

منبع: khamenei.ir

روایتی از عامل تروریستی حادثه ۶ تیر و وابستگی‌های او به فرقه تروریستی منافقین

منافقین یا فرقان؟

حسینی نژاد

«روز سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ ساعت ۱۱:۳۰ سرلشکر محمدولی قرنی که در خانه شخصی اش (خیابان ولی عصر فعلی) به سر می برد، به هنگام مراجعه به حیاط منزل، از بیرون ساختمان (احتمالا از ساختمان‌های روبه‌رو) مورد هدف قرار گرفت. صدای فریاد قرنی که می گفت «سوختم»، «سوختم»، همسرش را که داخل ساختمان بود، به حیاط کشاند و وی با پیکر غرقه در خون قرنی که میان حیاط افتاده بود، روبه‌رو شد.»
این روایت مجله «صف» از واقعه ترور سرلشکر قرنی است. پس از این واقعه تروریستی، نام گروهک فرقان بر سر زبان‌ها افتاد. پس از فاصله کوتاهی، ترور اندیشمند متفکر، شهید مطهری نیز توسط عاملان این گروهک انجام شد. اکبر گودرزی، سرشاخه آن‌ها، توانسته بود افرادی را دور خود جمع کند و بر اساس اسناد موجود، تأمین مالی آن‌ها نیز با تهدید و اخاذی از مردم صورت می گرفت. گودرزی روز ۱۸ دی ۱۳۵۸ دستگیر شد و در اعترافات خود به نکات شایان توجهی درباره ساختار فکری التقاطی خود اشاره کرد. در نهایت او روز ۳ خرداد ۱۳۵۹ به همراه شش نفر از طرفدارانش تیرباران شد.
یک سال بعد در روز ۶ تیر سال ۶۰ و حادثه تروریستی مسجد ابوذر و سوءقصد به جان امام جمعه وقت تهران، آیت‌ا... العظمی خامنه‌ای، دوباره نام این گروهک بر سر زبان‌ها افتاد. در شرایطی که اعضای اصلی آن در سال ۵۹ تیرباران شده و شیرازه این گروهک از هم پاشیده، چطور ممکن بود که این حادثه زیر نظر آن‌ها اتفاق افتاده باشد؟
گروهک تروریستی منافقین که تشکیلات خود را پیش از انقلاب ساخته بود، در آن زمان، شدیدترین اقدامات خود را ضد نظام اسلامی شروع کرد. این سازمان روز ۳۰ خرداد سال ۶۰ به طور رسمی و آشکار عملیات‌های تروریستی خود را علیه مردم ایران و مسئولان رده بالای نظام آغاز کرد.
پذیرش این مسئله که ترور نافرجام رهبر معظم انقلاب از سوی گروهکی صورت گرفت که سال پیش سران اصلی اش اعدام شده بودند، برای مردم و آگاهان نظام اسلامی، سخت بود.

جواد قدیری عامل حادثه تروریستی مسجد ابوذر

● **قدیری و مسعود رجوی**

محمد جواد قدیری مدرس، عامل ترور رهبر معظم انقلاب، از اعضای قدیمی و مهم سازمان و نفوذی در کمیته انقلاب مستقر در اداره دوم ستاد ارتش بود. هنگامی که سازمان مجاهدین خلق با ضربه‌های پی در پی از هم پاشید و مسعود رجوی در زندان، ادعای رهبری این سازمان را کرد، جواد قدیری، یکی از ایدئولوگ‌ها، همراه مسعود رجوی در زندان قصر بود و در برقراری هژمونی رجوی، بر اعضای سازمان که در زندان حاضر بودند، تأثیر پررنگ داشت.
مهدی منتظری، رئیس اسبق حفاظت اطلاعات ارتش، درباره سوابق قدیری می گوید: «جواد قدیری آدمی بود که پیشینه تشکیلاتی کار با مجاهدین خلق از قبل از انقلاب را داشت. حتی زندان هم رفته بود و با [مسعود] رجوی هم بند بود و از نوچه‌های رجوی در زندان بود.»
اماعزت شاهی در خاطراتش به نکاتی قابل تأمل درباره سابقه جواد قدیری اشاره می کند: «یک بار که به بیمارستان سوم شعبان رفته بودم که برای جبهه‌ها خون بدهم، جواد قدیری را دیدیم. وقتی به هم رسیدیم، سلام و علیک کردیم و از این طرف و آن طرف خبر گرفتیم. یک موتور گازی داشت و گفت که می خواهد برود جلو دانشگاه. گفتم: من هم می آیم. در بین راه گفتم: جواد الان چه کار می کنی؟ گفت: من دیگر با آن بچه‌ها (منافقین) نیستم... یقین داشتم که او دروغ می گوید. گفتم: اگر راست می گویی که دیگر با مجاهدین نیستی، بیا و در تلویزیون مصاحبه کن و بگو که با آن‌ها نیستی. الکی گفت: باشد. حرفی ندارم.»
او در ادامه می گوید: «قبل از ترور آقای خامنه‌ای جواد قدیری گفته بود که کار نظام در همین پنج‌شش روز تمام است و این‌ها (مسئولان نظام) هم بار و بندیلشان را بسته‌اند. من همان موقع به آقای خسرو تهرانی که در اطلاعات نخست وزیری بود، پیغام دادم که جواد قدیری چنین حرفی زده است، ماجای او را هم پیدا کرده‌ایم، بیایید پیگیری کنید که آن‌ها این کار را نکنند. بعد خودمان [کمیته انقلاب اسلامی] حکم گرفتیم و رفتیم تا منزل او را بازرسی کنیم که دیدیم تخلیه شده است.»

● **بمب پیچیده**

روایت پاسدار محافظ رهبر معظم انقلاب در آن روز نیز زوایای مهمی از پشت پرده‌های این جنایت می گشاید. او می گوید: «داخل ضبط یک مکعب مستطیل چدنی گذاشته بودند و مواد را درون آن جاسازی کرده بودند. جالب اینجا بود که این نوع بمب به صورت فشنگی عمل می کرد، نه انفجاری و فقط فرد مورد نظر را مورد هدف قرار می داد. صدای مهیبی هم نداشت و اطراف هدف مورد نظر هم آسیب نمی دید.»
طراحی این بمب نمی توانست کار جوانان کم سن و سال فرقان باشد. علاوه بر این، تا پیش از آن، همه ترورهای منسوب به فرقان از طریق شلیک با کلت کمری انجام شده بود و بمب گذاری مشخصه گروهک فرقان نبود. ولی ترورهای بعدی که در تابستان تلخ ۶۰ علیه مسئولان نظام انجام گرفت، به امضای سازمان تروریستی منافقین تبدیل شد. البته سازمان بنا به دلایل سیاسی، حقوقی و تبلیغاتی، به رغم پذیرش رسمی مسئولیت بسیاری از اقدامات تروریستی بعدی خود، همچنان مایل نیست که به نقش خود در انفجار ششم تیر اعتراف کند، آن چنان که مسئولیت انفجار هفتم تیر را هیچ گاه به طور رسمی نپذیرفت و مسعود رجوی همواره، در زمانی که قصد مباهات به آن را داشت، از جملاتی استفاده می کرد که برایش بار حقوقی ایجاد نکند؛ حال آنکه انفجار ششم تیر موفقیت آمیز هم نبود و این برای آن سازمان مایه سرشکستگی شد.
روزنامه «کیهان» فردای روز حادثه، یادداشتی با عنوان «توده‌های مردم از ماجرای ترور آیت‌ا... خامنه‌ای می گویند» منتشر کرد. در آن یادداشت چنین آمده است: «...از هر کس و هر دسته‌ای که سؤال می کردیم، مردم بلافاصله پاسخ می دادند که این کار، کار جنبشی‌ها [سازمان] است... عمو حسین گفت: مگر در نماز جمعه این هفته شرکت نکردید؟ در آنجا آقای خامنه‌ای به سران مجاهدین گفت: شماها را خوب می شناسیم، شماها کار آمریکا را آسان کردید. اما معلوم بود که جنبشی‌ها نمی توانستند کیفر آقای خامنه‌ای را فی المجلس ادا کنند! لذا به زودی و به طور مضاعف، یعنی در همین دیروز، به مسجد ابوذر رفتند و در ضبط صوت مواد منفجره گذاشتند.»
به نظر می رسد هنوز هم پذیرش این مسئله که حادثه تروریستی ۶ تیر سال ۶۰ به دست گروهک فرقان انجام شده، بسیار سخت است. محمدجواد قدیری، عامل این حادثه، سال‌ها در کنار سران خون خوار منافقین حضور داشت و یکی از افراد نزدیک به رجوی بود. البته که سازمان هیچ وقت مسئولیت این حادثه تروریستی را نپذیرفت اما اسناد چیز دیگری به ما نشان می دهند.